



۱- مجموعه‌شعر «قناری‌ترین آواز» پروانه نجاتی را انتشارات نیستان در ۹۰ صفحه منتشر کرده است. شعرهای این مجموعه شامل غزل(۳۰ شعر) و مثنوی(۶ شعر) است.

پروانه نجاتی از شاعران مطرح و شناخته شده انقلاب است؛ نسلی که پس از شاعران پیشکسوت زن، در تداوم شعر انقلاب کوشیده‌اند؛ کوشش پرثمّری که اینک شاعران زن بسیاری را که بعضی دارای استعدادهای شگرفی هستند، به عرصه شعر کشانده است. پروانه نجاتی در این دفتر شعر تنها ۲ قالب کلاسیک را برگزیده و گویا مهم‌ترین قالب‌هایی که وی در آنها طبع خود را می‌آزماید، همین دو قالب باشد. مضامین مجموعه‌شعر «قناری‌ترین آواز» پروانه نجاتی متنوع است؛ از مضامین عمومی نظیر عشق، دوستی، زندگی، تنهایی گرفته تا مضامین دفاع‌مقدسی و شعرهای آیینی. شعرهای دفاع‌مقدسی او، دارای وجوه عاطفی و حسی است و در آن ارزش‌ها و آرمان‌ها نیز بیان و ستوده می‌شود؛ همان احساس‌ها و عواطف لبریزی که از باورهای مردم است و این راه شکوفه کرد و به شکوه رسید. پروانه نجاتی به‌طور مستقیم نیز برای جبهه‌ها و یار رزمندگان و جانبازان و بسیجی‌های نوجوان در کنار سرداران شهید همچون مجید سپاسی، طمراس چگینی،

**وارش گیلانی**: شاعران انقلاب بیش از هر دوره‌ای با «شعر علوی» خود، نقش مؤثری در رواج و رونق و نیز ارتقا و گسترش و غنابخشی این نوع از شعر آیینی داشته‌اند؛ اشعاری که اینک به‌عنوان یکی از پربرآترین شاخه‌های شعر دینی یا آیینی شناخته می‌شود. پیشینه و ریشه و قدمت اشعار آیینی و اشعار علوی سنتی معاصر سبب شده بیشتر در هیات مذهبی خوانده شده و از آن استقبال شود؛ شعری که دمخور و مشحور با عموم مردم است و به زبان آنان حرف می‌زند؛ شعری که در شأن و مقام ائمه اطهار(ع) و امام علی(ع) است؛ شعری که با همه کلاسیک و سنتی‌بودنش، گاه تحسین شاعران، منتقدان و محققان امروز را برمی‌انگیزد. در کنار این نوع از اشعار آیینی و علوی، شعر آیینی امروز در کل به‌طور عام و شعر علوی امروز به‌طور خاص که مورد پسند و دمخور جامعه ادبی امروز است، شعری است در حال و هوای شعر امروز که گاه در شرایطی خاص توانایی، استعداد و قابلیت خوانده‌شدن در هیات و دسته‌های عزاداری را دارد، چرا که این نوع از شعر علوی، به حال و هوای شعر امروز و آن شعر علوی سنتی، به حال و هوای مرثیه نزدیک است. از این رو است که می‌گوییم، هیات و مردم اهل روضه به سمت مرثیه کشش بیشتر و بهتری دارند.

با همه این احوال، پس از انقلاب، این دو جریان سنتی و امروزمین در کل به‌طور قابل توجهی به هم نزدیک شدند. به تبع آن، زیرمجموعه‌های‌شان نیز از جمله شعر علوی سنتی به شعر علوی امروز نزدیک شد. یکی از مهم‌ترین دلایل این نزدیکی، نه‌تنها بالارفتن درجه سواد مردم، بویژه درجه سواد مداحان،بلکه‌امروزی شدن مداحان و کمک‌نرت‌ترشدن آداب‌های سنتی- مذهبی بوده است (فعلا کاری به بد و خوب‌بودن این امر نداریم). یعنی مداح امروزی دیگر اهل دانشگاه رفتن است و اینترنت ددین؛ چه بسا بعضی‌های‌شان دارای مدرک دکتر‌ها باشند. اینگونه است که اگر گاهی پس از انقلاب مجموعه اشعاری دارای رگ‌هایی از مرثیه و روضه بود، یا مرثیه و اشعار مذهبی سنتی دارای رگ‌هایی از شعر امروز، تعجب نکند، زیرا این امر برآمده از همین

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «قناری‌ترین آواز» سروده پروانه نجاتی

# عشق سراسری است

- حسن شوقی

عشقی که گسترایش به چشم نمی‌آید؛ گستریایی که در بی‌انتهایی خداوند خود را متصل کرده است. پس وقتی به مولایش، امام اول و مقتدایش می‌رسد، او را با ردیف عشق می‌سراید: «علی حقیقت تنها علی کرانه عشق برای هر دل سرگشته‌ای نشانه عشق کلام سرخ محبت شنیدن آسان نیست لهیب می‌شود آری دل از زبانه عشق خدا به لپچه تو با رسول صحبت کرد در آستانه معراج عارفانه عشق غزل به نام تو جانی دوباره می‌گیرد شکوه شعر من ای راز جاودانه عشق!» و آنگاه که به امام آخرش، آخرین مقتدایش می‌رسد، نه‌تنها خود را بلکه همه‌چیز را در شوق رسیدن به او و با او بودن می‌بیند:

«کدام نقطه این خاک زیر پای تو نیست کدام پاره خورشید آشنای تو نیست در انتظار تو این جان به تنگ آمده است بیا بیا که به سراها به جز هوای تو نیست!» و چنان در امام هشتم خود که غریب است اما آشنای نزدیک ایرانیان، غرق می‌شود که انگار در تقدس گنبد و بارگاهش، هاله‌های نورانی نزدیکش و عطر شب‌بوهایش استحاله شده و وجودش تبدیل به چیز دیگری شده باشد، آنگونه که انگار از سرودن امام، خود را نیست شده می‌داند و نیز هستش را:

«غبار راه بین و ز رنج راه میرس غریب‌تر از شاهد و گواه میرس کنون که گرگ تباهی نشسته بر راهم ز آهوی حرم از تلخی نگاه میرس نثارهای دلم را بکوب، باور من! میرس هیچ زعر تباه، میرس! شاعر، این نیست‌شدن‌ها و استحاله شدن‌ها از برآی عشق و در معشوق را در دیگران هم جست‌وجو می‌کند؛ دیگرانی که نشانه‌ها و نشانی‌های‌شان در مکتب و مذهبش، بسیار قابل دیدن و مشاهده است؛ یک نمونه‌اش آنجاست که از حر سخن گفته است:

«فردا به کوی عشق پناهنده می‌شود می‌سوزد از حرارت این انتخاب ناب او نشنه حقیقت پنهان نیزه‌هاست حر است چشمه‌ای که فرومانده در سراب» و وقتی که به کرپلا می‌رسد، باز نخستین کلامش «عشق» است و تمام کلمه‌ها حول مدار آن می‌چرخد:

«قافله قافله از دشت بلا می‌گذرد عشق، ماتم‌زده از شهر شما می‌گذرد…» شاعر در مواجهه با نام بزرگ‌ترین بانوی شیعه و بانوی دو جهان، باز او مهر و عشق طلب می‌کند و دعاگونه می‌خواهد این زلالی را در جان او بریزد؛ شاعری که از عشق سیراب نمی‌شود و از

ائمه اطهار(ع) شعر می‌گوید، انقدر امروزی هست که است و در مثال دومی، شهریار از گرم‌رودی. حال مادر دور‌های هستیم که شاعران آیینی‌سرا گاه سنتی‌تر از خوشدل و گاه امروزی‌تر و مدرن‌تر از موسوی گرم‌رودی هستند.

با توری که در مجموعه شعر علوی حیدرانه قاسم صرافان کردم، شعر او را بیشتر بین اشعار سازگار و موسوی گرم‌رودی دیدم. با این توضیح که اشعار کلاسیک گرم‌رودی چندان هم نو نیست

حالا با این توضیحات مفصل، به گمانم با اشاراتی اندک و کوچک نیز می‌توان شعر صرافان را شناخت؛ ابتدا به شعوری که در اشعارش او را شنیدایی می‌کند می‌رسیم؛ به اینجا: «اهل توحید، همان حلقه مستان تواند این جماعت، همه الله‌پرستان تواند ساغر عشق، به دست تو فقط می‌آید هر که عاشق شده، پای تو وسط می‌آید جامه، یکبار به احرام تو بستم، بس نیست حشر، چون حجر عدی، با کفنی چاک، نیست خوش است مست، در محشر تو، سرزدن از خاک، خوش است محو در نقش جهانم، نجف‌آبادم کن پاک کن نقش جهان از دل و آزادم کن» اغلب غزل‌های صرافان بین ۵ تا ۷ و ۸ بیت است. مثنوی‌هایش هم چندان بلند نیست، در دفتری که از نامش پیداست که همه از سر عشق علی سروده شده‌است؛ عشقی که در ایران با شیر مادران در جان نوزادان می‌شود و با عشق،

عشق اما نیازی‌ست مرموز قصه آفتاب و گیاه است نبض درد است، بر موج اندوه آه زیباترین اشتباه است» و باز شاعر، عشق را با تعابیر والا و زیبا می‌سراید:

«می‌توانی ادعا کنی که هست، می‌توانی ادعا کنی که نیست عشق بود آن شکوه بی‌نظیر، باز هم سوال می‌کنی که چیست؟!» عشق از منظر شاعر، جلوه‌های گوناگون و رنگارنگی دارد و شاعری که عشق را با تعابیر زیبا می‌سراید، بی‌شک از آن تجربه زیبا و باشکوهی دارد. و برآستی که کسی که عشق را درک و احساس کرده باشد، به‌یقین زندگی را و شعر را نیز وسیع‌تر و زیباتر و شکوهمندتر دیده است و دست‌های بخشنده‌تری دارد. و آخرین حرف عاشقان جهان درباره عشق، یکی است؛ حتی اگر مثل شاعر ما، نگاه دینی به جهان داشته باشی: «رو می‌کند دست مرا این چشم اشک‌آلود در هفت‌تای پرده‌های جان اگر باشی من دوست دارم، «چرا» پیش را نمی‌دانم! حتی برایم دشمن ایمان اگر باشی!» از نگاه شاعر، گاهی نشانه‌های عشق، شانه‌های خسته است:

«واپسین روزهای عاشقی است تکیه کن به شانه‌های خست‌ام» شاعر از همان ابتدا عشق را درست شناخته و نشانی‌اش را درست یافته بود که «غبار جوانی خود را بر دامان قافله عشق دیده بود»: «روزی گذشت قافله عشق از این دیار بر دامنش نشست غبار جوانی‌ام تا در دلم دمیده شد آن روح اعتقاد گم شد در آستان حضورش نشانی‌ام…» غباری که نشان از هیچ‌شدن داشت. از این رو، وقتی احساس می‌کند عشق در دلش دمیده شده، تباهی می‌داند و در کل از دیدگاهی به آن می‌نگرد با تعابیر، تصویرها و مفاهیم تازه‌ای که در تدوین آن می‌کوشند:

«عشق زیباترین اشتباه است پرسه دل به گرد گناه است خوب نه، گرچه چیز بدی نیست سایه کوه بر برگ کاه است طعم شیرین آن ماندنی نیست فرصت حوض و گیسوی ماه است در مدار تباهی‌ست عاشق هر سرازاز پاپان راه است روزها همسفر با غم و درد همنشین شبش اشک و آه است سپهر جان عاشق همیشه دل، هراسان تیر نگاه است

۳- شاعر عاشق است. عشق برایش تقدس دارد، حتی اگر عشق زمینی باشد؛ عشقی که سازهای اول سازگاری با عشق‌های بزرگ‌تر است. این است که شاعر از پله‌های زیبای شوق، شوقی که در عشق اول است، بر بام می‌رود و عشق‌های بزرگ‌تری را می‌بیند؛ عشق‌هایی که از آن همه مردم است و آن عشق به ائمه اطهار(ع) است؛

## یادداشتی بر مجموعه‌شعر علوی «حیدرانه» اثر قاسم صرافان به سمت شعرهای کامل باید رفت!

نزدیکی‌هاست؛ نزدیکی‌هایی که حالا دیگر گاهی سنتی‌بودنش، مدرن و امروزی‌بودن به‌حساب می‌آید و برای خودش کلاس دارد؛ برعکسش هم صادق است. در واقع نزدیکی‌ها و تاثیر متقابل مرانی و اشعار دینی سنتی معاصر و اشعار دینی شاعران انقلاب می‌تواند موضوع یک کتاب تحقیقی باشد.

با این توضیح می‌رویم سراغ مجموعه‌شعر علوی «حیدرانه» قاسم صرافان.

مجموعه‌شعر علوی حیدرانه قاسم صرافان شامل ۲۸ شعر است؛ ۲۳ غزل و مثنوی، به‌علاوه ۳ دوبیتی، یک رباعی و یک ترکیب‌بند؛ دفتری در ۸۰ صفحه که انتشارات فصل پنجم آن را منتشر کرده‌است.

قاسم صرافان شاعر شناخته‌شده‌ای است. آنگونه که من به یاد دارم، اغلب اشعار این شاعر ۴۲ ساله آیینی و دینی باید باشند و در این حال و هوا سیر می‌کند. بی‌شک اغلب شاعرانی که مجموعه‌شعر چاپ می‌کنند، شاعران انقلاب آیینی‌سرایي هستند که بر حسب گرایشات فردی، یا بسیار به اشعار و مرانی دینی سنتی نزدیکند یا به شاعران دینی‌سرای امروز. به‌طور مثال نمونه شاخص از شاعران دینی و آیینی‌سرای سنتی، یکی خوشدل تهرانی است و دیگری غلامرضا سازگار که اتفاقاً طرز لباس‌پوشیدن‌شان هم سنتنی است، خوشدل بیشتر فعالیتش به پیش از انقلاب برمی‌گردد و سازگار به بعد از انقلاب و این سمت؛ یعنی دو نمونه شاخص از شاعران دینی و آیینی‌سرای امروز، یکی شیرپار است

و بیشتر به سنت و زبان شعر دیروز وابسته است. توضیح دیگر اینکه، از آن طرف، سازگار که به هیبت مداحان می‌نشیند و برمی‌خیزد و یکسره برای دین و بعد از انقلاب. بالطبع در مثال اولی، جدا از برتر بودن

پنجره
<div><div><div><div><div><div><span></span></div></div></div><div><div><div><span></span></div></div></div><div><div><div><span></span></div></div></div></div></div></div> <div> <div>لحظه‌های بی‌ملاحظه</div> <div> <p><b>ملاحظه موهوم زبان امروز</b></p> <p>رضا شبیبانی: «لحظه‌های بی‌ملاحظه»، نمودار شعر جوان امروز است، بی‌کم و کاست؛ شاعرانی که غالباً شبیه هم می‌نویسند و هر کدام در هر مجموعه متنی متوسط با چند شعر برکشیده و برجسته ارائه می‌دهند. «مبین اردستانی» زبانی امروزمین با موتیف‌های رایج جریان شعری حوزه هنری را در این مجموعه ظاهر می‌کند، البته حرجی بر او نیست؛ جریان نقد شعر امروز و داوری‌های موجود در جشنواره‌های ادبی این زمانه، هر گونه نظام واژگانی خارج از این دایره زبانی را رد کرده است. به جرأت می‌گویم شعر فارسی الفاظ تازه به شدت امروز گرفتار استبداد نبوده است؛ استبدادی که تنوع در شعر را مسخ کرده و همه را به یک رنگ درآورده و با پروپاگاندا سلیقه چند داور را که خود شاعرانی نیمه‌پایه‌اند، بر تمام استعدادهای درخشان و جوان شعر امروز تحمیل کرده است. بدین ترتیب مبین اردستانی هم خارج از این دایره الفاظ نمی‌تواند بسرآید که اگر سرود، شاعری انگاشته خواهد شد مبتلا به کهنگی یا تشتت زبان:</p> <p>شاعر بمیر تا همگان باورت کنند</p> <p>فکری به حال زخمی بال و پرت کنند</p> <p>دیروز اگر به گرده تو پا گذاشتند</p> <p>امروز بی‌مضایقه تاج سرت کنند</p> <p>یا اینکه:</p> <p>با دست خود نوشید شاعر شوکرانش را</p> <p>نه مرگ هم حتی نمی‌فهمد زبانش را</p> <p>جریان محدود و بیمار شعر امروز دیگر زبانی همچون زبان شهریار، سایه و حتی منزوی را در خود تحمل نخواهد کرد. از دید این جریان، زبان یعنی زبان فروتر آمده و بی‌غای شاعران حوزه هنری. گشتن حول محور چند کلمه مثل شاعر، اینه، پلنگ و ماه، شوکران و… به یقین در شعر امروز که مصروف بازآفرینی و روتوش‌زنی و نقاشی کردن سبک هندی است، دیگر چنین ابیات پرمایه نظیر این‌ها به دایره واژگانی نگسترده، به جرم کهنگی زبان، خلق نخواهد شد:</p> <p>دلم جواب بلی می‌دهد صلاّی تو را</p> <p>صلا بزّن که به جان می‌خرم بالای تو را</p> <p>تو از دریچه دل می‌روی و می‌ایی</p> <p>ولی نمی‌شنود کس صدای پّای تو را…</p> <p>(شهریار)</p> <p>شعر مبین اردستانی خود را مقید به خط قرمزی کرده است که اگر پا بر آن نگذارد و خود را به جهان واژگانی و در ادامه معنایی جدید برساند، سرنوشتی فراتر از ده‌ها و صدها شاعر دهه‌های اخیر نخواهد یافت. او گرفتار پروپاگاندايي است به نام زبان شعری امروز. مسأله‌ای موهوم و بی‌هویت که به ضرب و زور آن را فرو در باور نسل شاعران امروز کرده‌اند و با محدود کردن واژه و سوژه فرصت تکاپوی اندیشگی را از او گرفته‌اند. اندیشمندی نیاز به واژگانی فراتر از دایره واژگانی کوچه و بازار دارد و از سوی دیگر شعر حاصل اندیشه‌ای است والا. گمان نمی‌کنم سخن منظم بدون اندیشه ولو شاعرانه و واجد احساسات قوی، بیش از چند سالی از مخاطب دل ببرد. چنین سخنی محکوم به فناست. من در کلام مبین اردستانی و در شاعری او، نوعی اندیشه می‌بینم که در قفس الفاظ محدود مانده است. حس می‌کنم این شاعر به دنبال حقیقتی است اما برای بیان آن کلمه و واژه کم دارد. شناختی که از روحیه اندیشمندان او دارم که چنین قضاوتی می‌کنم. مبین در خارج از دایره شعر و در بحث نقد و اندیشه‌ورزی چهره‌ای است که اغلب شاعران و اهالی ادبیات او را می‌شناسند و با اندیشه‌های اجتماعی و دغدغه‌های فرهنگی او آشنا هستند اما من در اینکه شعر اردستانی از شعر جوان امروز فراتر نمی‌رود، سلیقه‌ای را مقصر می‌دانم که بر فضای ادبیات ما تحمیل شده است. شاعران نمی‌توانند از ترس مواجه شدن با انگ تشتت زبان، کلماتی را که می‌توانند دایره کلام را گسترده‌تر کند استفاده کنند. به عبارتی نمی‌توانند ببیندیشند، زیرا اندیشه کلماتی را وارد شعرشان می‌کند که از نظر پروپاگاندايي «زبان امروز» مردود است. بنابراین شاعر مجبور است با یکسری کلمات اتوکشیده و شسته رفته بی‌دردرسر مثل درخت و تیر و شوکران و شاعر و شعر و… سر کند و هر آنچه اندیشه دارد به نوعی به این کلمات ربط دهد. در واقع همان نقدی که نوجویان زمانه بر ادبیات کهن وارد کردند و کلماتی چون زلف و ساقی و گل و… را پس زدند، بر خودشان با کلماتی بی‌بשתواتر تر و فاقد عقبه معرفتی وارد است.</p> <p>مبین اردستانی شاعری بزرگ می‌تواند باشد به شرطی که با وارد کردن کلماتی عظیم‌تر به شعر خود، (کلماتی که عقبه معرفتی دارند و در متن‌های باشکوه به کار رفته‌اند) بر شعر خود بینامتنیتی شکوهمند اضافه کند.</p> </div></div>